

۱۵۵ - الاتابك ابوبكر بن سعد

ذكره الفقيه^۱ في مشيخته واثنى عليه كثيرا كان سلطانا عادلا دائم الوضوء
والذكر (ورق ۱۰۰) لم يشرب قط قدر رفع الله شأنه وايدته من عنده وخلع عليه من
انوار السعادة والولاية والكرامة ما لا يدركه^۲ احد من سلاطين عهده فرقه الخلائق
وآمن الطرائق وفهر الظالمين ونصر المظلومين وشيد مباني السنة النبوية وجدد
معاهد الملة المصطفوية^۳ مبالغا في توفير العلماء والعباد وتمظيم الصالحاء والزهاد ما
رد قول فقير قط في كل ما اشار اليه ويقول ان اعتمادي على ربي لا على الجنود
والعزائن وان جنودي هم الصالحاء والفقراء يصرف الخزائن في عمارات المساجد
والاربطة والمدارس والقناطر^۴ وملك ثلاثين^۵ سنة شاع صيت معدلته في الأقاليم

يعني شدا الأزار نیز نام هر دو بناه مزبور را عليه در دو فصل مختلف راجع بمزارات دو محلّه مختلف
شیراز برده است : **رباط ایش** را چنانکه ملاحظه شد در همین فصل حاضر یعنی در « نوبت رابعه »
که در ذکر مزارات مقبره ام کلثوم و شیرویه و نواحی آن است و تصریح کرده که آنرا ایش
خاتون ساخته و خود او و سعد زنگی و ابوبکر بن سعد در آن مدفون اند ، و **مدرسه عضدیّه** را
در فصل بعد یعنی در « نوبت خامسه » در ذکر مزارات با غنویه (یعنی واقع در محله باغ نو
از محلات قدیم شیراز که از عهد کریمخان زند بیحد جزو محله بالا کفت شیراز شده) و تصریح نموده
که این مدرسه را آنرا کان خاتون زوجه اتابک سعد بن ابی بکر ساخته و شوهرش سعد و پسرش اتابک
[عضدالدین] محمد بن سعد در آنجا مدفون اند ،

۱ - چنانکه مکرر در حواشی این کتاب بدان اشاره کرده ایم هر جا که مؤلف در تضعیف کتاب
حاضر قال الفقیه، میگوید مراد او فقیه صائین الدین حسین بن محمد بن سلمان (نمره ۱۲۲ از
تراجم) است که او را تألیفی بوده در تراجم مشایخ فارس که گاه نیز (مثل همین جا) مؤلف از آن
به مشیخته الفقیه ، تعبیر میکند ، ۲ - کذا فی م ، ب ق ، ما لا یدرکها ، و الظاهر ، ما لم یدرکها ،
۳ - کذا فی م ، ب ق ، المصطفیة ، ۴ - تصحیح قیاسی قطعی ، هر سه نسخه ، القناطیر ، دارد
(ولی ق بدون تنقیط یا) ، - جمع قنطره بمعنی پل بزرگ که مقصود در اینجا همان است قناطر است
بدون یا ، (اقرب الموارد) ، و قناطیر بایا ، جمع قنطار است بمعنی مقدار معین عظیمی از زر یا سیم
که تفصیل آن در کتب لغت مشروح است قال الله تعالی والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة .
بقیه حاشیه ۴ و ۵ در صفحه بعد

واکسافها فتوجه الى مملكته الخلائق من اطرافها حتى از دحمت بهم الأسواق
والطرق وضافت الأماكن والمساکن على فظان البلد فأمر ببناء عمارات من طرف
القبابة وجعلوا فيها مساجد وحمّامات، وكان اذا صلى الجمعة اذن لكل محتاج ان
يعرض عليه مهمته^۱ فيسمع بنفسه (ورق ۱۰۰ ب) و يحکم على ما یرضاه^۲ و يقضى
حاجات الناس كلهم، وكان اذا ارسل عاملاً الى ناحية وصاه بالعدل والشفقة
والرأفة على الرعية ويقول انى لا آخذ بأذيالکم يوم القيمة، قال شيخنا صدرالدين
المظفر^۳ زرتّه يوماً لمصلحة فقال فى اثناء كلامه ستخرب هذه العمارات كلها
بعيث لا تجسر المارة ان تمر بها^۴ بالدليل خوف المتأصبة، قال فما مرّ على هذا
الكلام اشهر حتى ظهر صدق قوله وشاهدت ما قال من الخراب واليباب والنشد
هَدِي مَنَازِلُ اقْوَامٍ عَهْدَتُهُمْ^۵ فِي خَفْضِ عَيْشِ نَقِيسٍ مَالُهُ نَخْرُ^۶
صَاحَتْ بِهِمْ نَائِبَاتُ الدَّهْرِ فَأَنْقَلَبُوا^۷ اِلَى الْقُبُورِ فَلَا عَيْنٌ وَلَا آثَرُ^۸
توفى في سنة . . . وستمائة^۹ ودفن بالرباط المذكور^{۱۰} عند ابيه رحمة الله عليهم .

بقيه از صفحه ۲۱۸

و بدیهی است که مراد در متن این لفظ و این معنی نیست .

۵ - سهو یا مساهله از مؤلف ، - مدت سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بتصریح رشیدالدین
فضل الله در جامع التواریخ در قسمت سلطریان علی التحقيق سی و چهار سال و شش ماه و یازده روز
بوده است .

۱ - م : حاجت ، ۲ - م : یرضاه الله تعالى ، ۳ - رجوع شود بنمرة ۱۳۵ از تراجم ،

۴ - ق ب : یرها ، ۵ - م : من خوف ،

۶ - از روی سراج الملوك طرطوشی ص ۴۶ که این دوبیت در آنجا مذکور است تصحیح شد ، - هر سه
نسخه شد الا زار : و طیب مالها وتر (؟) ، ۷ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، -

تاریخ وفات اتابک ابوبکر سعد بن زنگی بتصریح رشید الدین در جامع التواریخ در قسمت سلطریان
در پنجم ماه جمادی الآخرة سنة ششمصد و پنجاه و هشت بوده است ، و در متن چابی و صاف « تسع

و خمسين و ستمائة » مرفوم است ولی در بسیاری از نسخ خطی کتاب مزبور « ثمان » دارد بجای

« تسع » علی ما هو الصواب ، ۸ - یعنی رباط ایش مذکور در ص ۲۱۷ ،

۱۵۶ - الامیر تاج الدین ابوالمکارم علی^۱

كان عالماً عاملاً مذكراً فاضلاً يعظ المسلمين في الأطراف ويوردهم موارد
الرحموت^۲ والألطف، ويقراً مصنفات ابيه علی كرام بنیه ومن يتردد إليه ويحصل
عليه^۳ من كل فاضل بنیه، له شفقة علی كل بر وفاجر (ورق ۱۰۱) ورحمة تشمل
الأكابر والأصاغر، وله في الشرع مؤلفات وفي المكارم آيات بينات، توفي
في سنة اثنتي عشرة وسبعمائة ودفن برباطه الشريف رحمة الله عليهم.

۱۵۷ - السيد روح الدين

ولده المرتضى العالم العامل المحسن الفاضل قد عامل الله تعالى بالصدق
في الأقوال والأعمال والنيات والأحوال وجانب أهل الأهواء والبدع والضلال،
تأسى بطريقة آبائه الكرام واجداده العظام قطع عن التكاليف و فطم نفسه عن
المشتهيات^۴ ولازم اوراده^۵ من درس العلوم و تلاوة القرآن و نصح العباد و قد
استنشقت^۶ من نفسه القدسية^۷ روائح الأخلاص وما خرج من الدنيا حتى نال الولاية،
ورأيت في المنام ليلة وفاته ما دلّ علی صحّة حاله والاندراج في زمرة اولياء الله

۱ - چنین است عنوان در ق ب م : الامیر تاج الدین العلوی ، ۲ - کذا فی ب ق ، م : الرحمة،

۳ - « حصل علی فلان » را از باب تفعیل مؤلف در این کتاب غالباً بمعنی « درس خواند نزد فلان

یا « تحصیل کرد نزد فلان » استعمال میکنند قیاساً بر « قرأ علی فلان » و « سمع علیه » و

« احضر علیه » مصطلح در کتب رجال (رجوع شود بص ۱۸۸ س ۳ ، و ص ۱۹۰ س ۷) ،

۴ - کذا فی ب م ، ق : المشتبهات ،

۵ - کذا فی النسخ ، - « اوراد » را مؤلف بمعنی غریبی استعمال کرده است ، گویا بمعنی

« اعمال حسنه » و « افعال ممدوحه » ونحو ذلك ، ۶ - کذا فی ب ق ، م : القدسی ، وروی

فاه « نفسه » نیز واضحاً فتحه کذا رده تا معلوم شود که مقصود او نفس بفتح تین است نه نفس بسکون

فاء و در نتیجه وجه تذکیر نعت آن یعنی « القدسی » نیز واضح شود ،

وعزمت ان آتیه فابشره بذلك فنعى الی خبره قبل وصولی الیه وكانت لیلة الخمیس
من سنة^۱ . . . وسبعمائة^۲ ، ومما انشدنی يوماً لبعضهم

قُلْ لِلْمَقِیْمِ بِغَیْرِ دَارِ اِقَامَةٍ حَانَ الرَّجِیْلُ قَوَدَّعِ الْأَحْبَابَا
(ورق ۱۰۱ ب) اِنَّ الدِّیْنَ لَقِیْتَهُمْ وَصَحِبْتَهُمْ صَارُوا جَمِیْعًا فِی الْقُبُورِ تُرَابَا
* دفن عند ابيه رحمة الله عليهم^۳ .

۱ - کلمات «الخمیس من سنة» فقط درم موجود است ،
۲ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ،
۳ - جمله از ستاره تا اینجا فقط در م موجود است ،

النوبة الخامسة

للمقبرة الباغوية ونواحيها

١٥٨ - الشيخ منذر بن قيس^١

من اكابر المتقدمين ويقال انه من الصحابة ولم يصحح والظاهر انه تابعي
من الغزاة المجاهدين الذين اتوا هذه الديار في عهد ابي العلاء الحضرمي^٢
رضي الله عنه وقيل لما التحم القتال وجرحه المجوس شهد انوار الشهادة فرمى سهماً
عن قوسه وقال لأصحابه حبشما يقع السهم فادفنوني فيها فوقع السهم في هذا الموضع
وكان فضاء واسعاً لم يكن فيه اثر عمارة فدفن هناك، وفي آخر المقبرة على شفير
الحفرة قبور كثير من الشهداء الذين استشهدوا معه فرضي الله عنهم^٣.

١ - در م عنوان ابن ترجمه را با عنوان ترجمه بعد بايکديگر عوض کرده است ولى فقط دو عنوان
را نه اصل دو ترجمه را که بجای خود است . ٢ - چنین است در هر سه نسخه یعنی « ابوالعلاء
حضرمي » ، و ظاهراً مؤلف خلط کرده است ما بين ابوالعلاء حضرمي سابق الذکر (نمره ٥٢ از
تراجم) باعلاء حضرمي صحابی . زیرا ازاينکه گوید « صاحب ترجمه منذر بن قيس ظاهراً تابعي
بوده و در عهد ابوالعلاء حضرمي در جمله غزاة و مجاهدين بفارس آمده و در جنگ با مجوس کشته
شده » با ملاحظه اينکه « تابعي » کسی را گویند که عهد یکی از صحابه را درک کرده باشد هيچ
شکي باقى نماند که مقصود مؤلف از ابوالعلاء حضرمي **علاء حضرمي** است که از معارف
صحابه بوده و در عهد حضرت رسول و ابوبکر و عمر والى بحرین بود و در سنه هفده هجرى از
آنجا بفارس لشکر کشی نمود ، نه ابوالعلاء حضرمي سابق الذکر که بتصريح مؤلف (س ١٠٩)
معاصر شيخ کبير متوفى در سنه ٣٧١ بوده و بنا برين محال است که تابعي بتواند باشد . -
٣ - شرح حال بسیار مختصرى از صاحب ترجمه در شيراز نامه ص ١٥٩ س ١-٣ نیز مسطور است .

۱۵۹ - الشيخ ابو زرعة عبدالوهاب بن محمد بن ايوب الاردبيلي^۱

العالم الزاهد سافر البلاد^۲ و عمر و رحل الى الشيخ الكبير ابي عبدالله محمد بن خفيف^۳ مع ابيه و صاحبه في طريق الحجاز ثم فارقه في مدينة رسول الله صلى الله عليه و سلم لضعفهما ، و كان يتكلم على الناس يوم الجمعة (ورق ۱۰۲) في جامع شيراز و كذا غيرها من الأيام في زاويته و روى كتاب السنن لابي مسلم الكشي^۴ وله كرامات ظاهرة و آيات باهرة، و جرى بينه و بين الشيخ الكبير معني

۱ - زرعۀ بضم "زاي معجمه و سکون راء مهمله است" - م کلمات "بن ايوب" را ندارد .
۲ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ . ۳ - رجوع شود بنمرة يك از تراجم کتاب حاضر .
۴ - تصحيحه قياسی قطعی از روی مأخذ آتیه - ق م الكشي (ولى ق بدون تغبط ياء) ، ب : الكثير (كذا) - مقصود معذب بسيار معروف قرن سوم ابو مسلم ابراهيم بن عبدالله بن مسلم بن مازين كش بصرى معروف بكشي و كشي (بفتح كاف وشين معجمة مشددة يا جيم مشددة) متوفى در هفتم مجرم سنة ۲۹۲ در بغداد و مدفون در بصره است که مؤلف کتاب مشهوری بوده در احادیث معروف بسنن ابي مسلم الكشي که گویا فعلاً از میان رفته است ، خطیب در تاریخ بغداد گوید که در یکی از مجالسی که او در بغداد املاى حدیث می نمود عده حضار را که همه ایستاده و بدست هر يك دواتی بود که هر چه او میگفت می نوشتند شماره کردند چهل و اند هزار نفر بودند بغیر نظارگان ، و در مجالس املاى او هفت نفر مُتَمَتَمای (یعنی کسی که سخن استاد را تلقی کرده و سپس آنرا باواز بلند مکرر میکرده تا گوش سایر کسانی که دورتر اند برسند) بوده اند که هر يك از آنها بمستملی دیگر که از دورتر بوده سخن صاحب ترجمه را میرسانیده است . ابن الجوزی در منتظم از یکی از تلامذه صاحب ترجمه نقل میکند که وقتی که ما از قرائت کتاب السنن بر ابو مسلم فارغ شدیم وی شکرانه آنرا [که بچنین توفیق عطیعی موفق شده] مبهمانی مجللی که صددرینار زرسرخ در وجه آن خرج نموده بود بما تلامذه داد ، بختری شاعر معروف را در حق صاحب ترجمه مدایح غراست که نمونه از آنها را خطیب در تاریخ بغداد بدست داده است . در خصوص وجه شهرت او بکشي یا کجی ما بین مورخین اختلاف است ، سمعانی گوید کشي منسوب است بجدّ اعلاى او (کش) که در سوق نسب او ملاحظه شد ، و بعضی دیگر گفته اند کشي معرب کچی است چه او وقتی خانه در بصره میساخته و دائماً میگفته کچ کچ [بیاورید] ، و یاقوت در معجم البلدان از ابو موسی حافظ نقل کرده که کجی منسوب است بقریه در خوزستان موسوم به "ذیر کچ" - (برای مزید اطلاع از ترجمه احوال ابو مسلم کشي رجوع شود بمأخذ ذیل ، مروج الذهب مسعودی در حاشیه ابن الأثیر ۱۰ : ۱۱۲ در فصل خلافت مکفی ، کتاب الفهرست ابن الندیم ص ۲۳۲ ، ۳۷ ، و بقیه در صفحه بعد

وهو ما روى ان الشيخ الكبير عزم على سفر فأتاه ليودّعه فأحضر ابو زرعة لحماً مطبوخاً قد تغير فعافه الشيخ الكبير ولم يأكل فلما خرج الى البر غلطوا في طريقهم فجاعوا اربعة ايام لا يجدون طعاماً فقال لأصحابه اطلبوا ما نتصيد به فأواكلنا فاحتالوا في صيده فذبحوه على مذهب الأمام مالك^۱ واقتسموه فيما بينهم وجعلوا رأسه نصيب الشيخ فأكل كلهم^۲ وبقى الشيخ متفكراً في اكله حتى مضى الليل فلما كان السحر تكلم رأس الكلب بأذن الله فقال هذا جزاء من لم يأكل اللحم المتغير من سفرة ابي زرعة فقام الشيخ وايقظ اصحابه وقال تعالوا بنا نمضى^۳ الى ابي زرعة فنستحل منه فرجع الى شيراز واستعذر اليه ثم خرج^۴، وقيل انه خرج في آخر عمره على الصوفيّة ووقع فيهم ولعله كان وقع في بعضهم والله اعلم^۵ (ورق ۱۰۲ ب)، توفي في سنة خمس عشرة واربعمائة^۶ ودفن في رباطه المبنية^۷ حذاء^۸ مندر بن قيس

بقية از صفحه اول

۲۳۵ ، تاريخ بغداد ۱۶ ، ۱۲۰-۱۲۴ ، انساب سمعاني در نسبت الكجی والكشي ورق ۴۷۵ ب ، منتظم ابن الجوزي و ابن الأثير در حوادث سنه ۲۹۲ ، معجم البلدان در عنوان « كج » و « كش » ، طبقات الحفاظ ذهبی ۲ ، ۱۲۶-۱۲۷ ، دول الاسلام همو و تاريخ ياقمى و نجوم الزاهرة و شذرات الذهب هر چهار در حوادث سنه ۲۹۲ ، و تاج العروس در ك ج ج و ك ش ش ، و اعلام زر كلى ص ۱۵ ، - كشف الظنون در باب سين فقط عنوان « سنن ابي مسلم الكشي » را نكاشته بدون هيچ علاوه ديگرى مطلقاً و اصلاً ، و در هر دو چاپ قديم و جديد استانبول كلمه « الكشي » تصحيف شده در اول به « الكيتي » و در دوم به « الكتبي »

۱- م ، الاضطرار (بجای علی «مذهب الامام مالك») ، ۲- كذا في النسخ ، والأظهر: «فاكلوا كلهم» ، ۳- كذا في النسخ ، والأظهر «نعم» وفي التنزيل فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ، قل تعالوا آتئل ما حرّم ربكم عليكم ، ۴- اين حكایت را با اختلاف جزئی شيخ عطار نیز در تذكرة الأولياء ۲ ، ۱۲۶-۱۲۷ در ترجمه شيخ كبير محمد بن خفيف ذكر کرده ولی بدون اينكه اسمی از شيخ ابو زرعة اردبیلی صاحب ترجمه ببرد بلکه از او فقط بلفظ «درويشی» تعبیر کرده ،

۵- جمله «وقيل انه خرج» تا اینجا از م ساقط است ، ۶- در انساب سمعاني ۲۴ ب روز و ماه اين واقعه را نیز معين کرده گوید وفات او در روز يكشنبه ينجم رجب سنه خمس عشرة و اربعمائة بود ، ۷- باز مثالی از تأنيث صفت «رباط» بتوهم معنی «زاوية» يا «صومعة» ونحو آن ، (رجوع شود بص ۱۶۹ س ۹ ، ص ۱۷۰ س ۲ ، ص ۲۰۵ س ۳ ، ص ۲۰۶ س ۱۴) ،

۱۶۰ - الشيخ جعفر الحداء^۲

يكنى ابا محمد ويقال له نهر الفتوة من كبار مشايخ فارس صاحب الجنيد ومن
 في طبقة و كان من المعرفة بمحل قيل انه كان يحذو النعال في مسجد باغ نو ،
 وكان الشبلي يذكر مناقبه ويقول بفضله روى عنه انه قال ما حملني على شيراز^۳ الا
 جعفر الحداء فهو استاذ الأولياء ، و روى عن بندار بن الحسين^۴ انه قال ما رأيت

۱ - شرح احوال صاحب ترجمه در مآخذ ذيل نیز مسطور است : انساب سماعی ورق ۲۴ ب ،
 شيراز نامه ص ۱۰۳ - ۱۰۴ ، نفعات ۳۶۱ - ۳۶۲ ، فارسنامه ناصری ۲ : ۱۵۷ ، آثار المعجم
 ۴۶۳ ، طرائق الحقائق ۲ : ۲۲۱ - ۲۲۲ ، دانشمندان آذربایجان ۲۳ - ۲۴ که این اخیره
 جابجای ابو زرعه سهواً « ابو زرعه » با ذال معجمه نگاشته .

۲ - حداء بفتح حاء همله و تشدید ذال معجمه و الف و در آخر همزه بوزن سقاء بمعنی کفشگر و
 کفش دوز است و حداء بکسر حاء و تخفیف ذال بمعنی کفش و نعلین است ،

۳ - کنذا فی النسخ الثلاث ، و فی شيراز نامه ص ۹۷ : « ما حملني الى شيراز » ، و لعنه اقرب
 الى الصواب ،

۴ - مقصود ابو الحسين بندار بن الحسين بن محمد بن المهلب شيرازی است از مشاهير منصوفه قرن
 چهارم ، وی خادم شيخ ابو الحسن اشعری مشهور مؤسس مذهب اشاعره بوده است و با شيخ کبير نیز
 معاصر و بتول صاحب نفعات استاد وی بوده و ما بين ایشان در بعضی مسائل مفاوضات و معارضاتی
 روى داده است ، ابن عساکر در تبیین کذب المفتري روايت کند که پدر بندار او را از بهر تجارت
 بغداد فرستاد و وی قریب چهل هزار دينار مال التجاره همراه داشت گذار او در آن شهر بمجلس
 شبلی افتاد و کلام او در وی تأثیر کرد شبلی او را امر نمود تا از اموال خود بیرون آید بندار
 شش بدره زر بنزد شبلی برد شبلی در آینه که پیوسته در آن نظر کردی نگریست و گفت آینه
 گوید که هنوز چیزی باقیست و آینه در حقیقت قلب خود او بود ، بندار گفت آینه راست میگویی
 و باز قسمتی از اموال خود را ایشار نمود ، و همچنان هر بار که بنزد شبلی رفتی شبلی در آینه نگریستی
 و گفتی آینه گوید هنوز چیزی باقی است و او گفتی آینه راست میگویی تا آنکه بالأخره بندار را
 از آن همه اموال هیچ نماند و همه را در راه خدا ایشار نمود ، آن بار چون بنزد شبلی رفت شبلی
 در آینه نظر کرده گفت آینه گوید که بیش هیچ باقی نمانده بندار گفت آینه راست میگویی
 و ملازمت شبلی اختیار نمود ، - بندار در ارجان سکنی داشت و هم در آن شهر در سال ۳۵۳ وفات
 یافت و همانجا مدفون شد ، - ارجان قصبه قدیم کوه گیلویه بوده است و هنوز اطلال آن در نیم
 فرسخی جنوب بهبهان باقی است ، - (برای مزید اطلاع از احوال بندار شيرازی و فواید منقوله
 بقیه در صفحه بعد

رجلاً اتمّ حالاً من جعفر و كان عندی فوق الشبلی ، و روى الديلمی عنه بأسناده قال جعفر انی اجد بروية^۱ الفقر مالو قدرت طيرانا لطرت ، و سأل عنه^۲ الشيخ ابو عبد الله بن خفيف يوماً فقال هل عاينت او شاهدت فقال لو عاينت لترندقت ولو شاهدت لتحيرت ولكن حيرة في تيه و تيه في حيرة ، و كان يقول ليس بعارف من لم يعرف الناس من بعد ولم يعلم ما في بواطنهم ، قال بندان دخل (ورق ۱۰۳) رجل على جعفر الحداء عند موته و كان الرجل متحلياً بلباس الصوف و اظهار الزهد فنظر اليه و قال من هذا فقيل فلان فقال خربت بواطنهم فزينوا ظواهرهم ، توفي سنة احدى و اربعين و ثمانمائة و دفن في المقبرة المنسوبة اليه رحمة الله عليهم^۳ .

۱۶۱ - الفقيه ابوبكر بن علي بن ابي بكر التركي^۴

شيخ زمانه و مقتدى او انه^۵ فقيه الأولياء و قدوة الحجاج الأتقياء كان فقيهاً متديناً بارعاً يرجع اليه في مشكلات الدين و يعتمد عليه في مللّات الشرع المبين^۶

بقية از صفحه قبل

ازو رجوع شود بمانند ذیل : کتاب التمع ص ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۷۸ ، حلیة الأولیاء ۱۰ ، ۳۸۴ - ۳۸۵ [که بملط نام پدر او در آنجا حسن چاپ شده بجای حسین] ، رساله قشیری ۲۹ ، تبیین کذب المفتری ۱۷۹ - ۱۸۱ ، معجم البلدان ۳ : ۲۵۶ ، در عنوان « الشبلیه » ، [که یا قوت وجه تسمیه فریبی در خصوص نسبت « شبلی » که بندان شفاهاً از خود شبلی شنیده بوده در آنجا نقل کرده] ، تاریخ گزیده ۷۸۲ ، سبکی ۲ : ۱۹۰ - ۱۹۱ ، نجوم الزاهرة در حوادث سنه ۳۵۳ ، نفعات ۲۵۲ - ۲۵۳ ، شعرانی ۱ : ۱۰۳ - ۱۰۴ ، سفینه الأولیاء ۱۵۲ ، طرائق الحقائق (۲ : ۲۱۶) -

۱ - کذا فی ب ق (۹) ، م ، انی اجد بر کة الفقر (؟) ، ۲ - کذا فی التسخ ، و الظاهر ، سأل ، ۳ - شرح احوال جعفر حداء در شیراز نامه ۹۶ - ۹۷ ، و نفعات ۲۶۶ - ۲۶۷ ، و سفینه الأولیاء ۱۴۸ - ۱۴۹ ، و طرائق الحقائق ۲ : ۲۱۷ نیز مسطور است ، و سابق درس ۴۰ در شرح احوال شیخ کبیر نیز ذکرى ازو استطراداً گذشت ، ۴ - چنین است عنوان در ق ، ولی کلمات « بن ابي بكر » در حاشیه است بخطی الحاقی ظاهراً ، ب : الفقيه ابوبكر بن ابي بكر التركي ، م : الفقيه ابوبكر التركي ، ۵ - این چهار کلمه فقط در ق موجود است ، ۶ - کذا فی ب م ، ق ، المتین ،

توفي في رمضان سنة ثلاث وثمانين وستمائة ودفن حذاء الشيخ جعفر رحمة الله عليهم.

۱۶۲ - الشيخ زين الدين مظفر بن روزبهان بن طاهر الربيعي^۱

من اولاد امير المؤمنين عمر^۲ فسوي^۳ المولد قرشي الأصل رباني الخلق
نبوي السيرة جمع بين العلم والعمل وازاح^۴ عن قلبه العلل يقال له سياح الآفاق قد
سافر^۵ الحجاز والشام والعراق والهند وروى عن الشيخ موسى المدني^۶ وابي المبارك
الأدمي^۷ واني شيراز بعد وفاة والده الشيخ روزبهان وكان ابوه يلقب سلطان العارفين
(ورق ۱۰۳ ب) وهو^۸ الذي ارسله الأتابك زنگي^۹ الى الخليفة ببغداد لأمور عرضته
فنصح الخليفة وقل له ما انت اكبر من سليمان ولا هو اصغر من هدهد حين قال
له اذكر وقوفك بين يدي الله وهدده بآيات واحاديث وحكايات بكى منها الخليفة
وعفا عن ذلك، وكان له^{۱۰} مناشير واحكام من امير المؤمنين عمر بن عبد العزيز
وعضد الدولة وغيرهما فترك كلها وارتحل^{۱۱}، ولما دخل شيراز سكن بجوار*
الشيخ عروة بن الأسود^{۱۲} يدرس في مسجد باغ نو ويذكر الناس في رباط^{۱۳}

۱ - م كلمات « بن طاهر الربيعي » را ندارد ، ۲ - رجوع شود من ۱۹۰ م ۳ ،

۳ - كذا في م ، ب ق ، فارسي ، ۴ - كذا في م ، ق ب ، اراح (يراه مهمله) ،

۵ - رجوع شود بص ۵۰ ح ۷ ، ۶ - كذا في ق ، ب م ، المدني ، - رجوع شود بص ۱۴۱

حاشية ۶ (كه سهواً ۵ چاپ شده) ،

۷ - رجوع شود بنمرة ۷۵ از تراجم . - م كلمات « وابي المبارك الأدمي » را ندارد ،

۸ - ضمير « هو » ظاهراً بيد صاحب ترجمه روزبهان راجع است چنانكه صريح ترجمه فارسي كتاب

است ص ۱۴۰ نه بخود او ، ۹ - اتابك مظفر الدين زنگي بن مودود دومين پادشاه از سلسله

اتابكان سلطرى فارس (حدود ۵۵۸ - ۵۷۱) ، ۱۰ - ظاهراً از اينجا ببعده تا آخر اين ترجمه

باز راجع بسوانح احوال خود صاحب ترجمه است نه پندرش روزبهان ،

۱۱ - يعنى من فسا الى شيراز (انظر الترجمة الفارسية ص ۱۰۴ قبل السطر الأخير بواحد) ،

۱۲ - رجوع شود بنمرة ۲۴۱ از تراجم ، ۱۳ - از ستاره تا اينجا از ب ساقط است ،

الشیخ ابی زرعة الأردبیلی^۱ ثم عقد مجلس التذکیر فی الجامع العتیق و یحضر^۲
 الفقیه ارشد الدین النیریزی^۳ مجلسه کل نوبه، و کان یقصدہ الملوک فلم یکن
 یعظمهم ولا یمدحهم ولا یخاطبهم بما یخاطب به امثالهم بل یقول یا ترکمان افعل
 کذا ولا تفعل کذا^۴ و كانت معیشتہ من معزین عربیین^۵ ورثهما عن والده و کان
 یکفی طعامه ولباسه واما اهله وبنوه فیرزقهم اللہ من حیث لا یحتسبون و کان یقول
 من اعتمد علی غیر اللہ حرم عن نحر اللہ، و من کلماته العالیة من نظر الی الدنیا فهو
 اعمی و من نظر الی العقبی فهو اعشى (ورق ۱۰۴) و من نظر الی المولی فهو علی
 سمت الهدی، و منها لا تلتفت الی غیر مولاک فمنه مبدؤک و الیه متہاک و لیس
 لک رب سواہ ولیه عبیدسواک، و روى فی السیرة الکبری^۶ ان الخضر [کان]
 یصحبہ و سألہ رجل ان یریه الخضر فأراه فلم یعرفه فشکا منه الخضر و قال تدل
 علی من لا یعرفنی فاعتذر الیه ولم یدل بعد ذلك علیه، و اتاه الأتابک تکلہ^۷ یوماً

۱ - رجوع شود بنمرة ۱۵۹ از تراجم ، ۲ - کذا فی النسخ و الأظهر ، و کان یحضر ، -

۳ - رجوع شود بنمرة ۲۵۷ از تراجم ، ۴ - م در اینجا بدون هیچ مناسبتی با ما قبل و ما بعد
 افزوده ، « و من مصنفاته شجرة الخرقه و تسرة الخرقه » ، ق ب این عبارت را ندارند ، - سابق
 درس ۱۹۳ سطر ۳ کتابی باسم « ثمره الخرقه فی شجرة الخرقه » که قطعاً مراد همین کتاب است که
 دو فقره سجع نام آن یس و پس شده است در جزو مؤلفات شیخ صدرالدین ابوالعالی مظفر
 (صاحب ترجمه نمرة ۱۳۵) که نواده صاحب ترجمه حاضر شیخ زین الدین مظفر است مذکور است و در
 آنجا متعرض شدیم که فقط در دو نسخه ق ب نام آن کتاب مذکور است و در ذکری از آن
 نیست ، و در مورد مانحن فیه برعکس فقط در م نام این کتاب آمده و در ق ب ابتدا اسمی از آن
 نیست ، و بظن بسیار قوی فقط روایت ق ب صواب است و اشتراک این هر دو نفر در نام مظفر ،
 باعث تولید این اشتباه برای ناسخ م شده و ما بین جد و نواده خلط کرده است ،

۵ - کذا فی ق م (؟) ، ب ، عربین (؟) ، ۶ - رجوع شود بص ۱۵۷ - شبه ۱ ،

۷ - یعنی اتابک مظفر الدین تکله بن زنگی بن مودود سومین پادشاه از سلسله سغریان فارس (حدود
 ۵۷۱-۵۹۱) ،

فقال عظمي فنظر الشيخ الى حمل مملو من الحنطة فقال له احمل هذا الى السطح فأشار الأتابك الى غلمانه ان احملوا فقال الشيخ لا الا ان تحمله بنفسك فقام الأتابك لحمله فلم يستطع فقال يا شيخ انا عاجز عن حمله فقال انك لا تستطيع حمل حمل في الدنيا فكيف تستطيع حمل مظالم هؤلاء الخلائق يوم القيمة فبكى ، وروى انه قال ادركت ليلة من ليالي مكة المسجد خالياً عن الطائفين^١ وكان قد بلغني في اثر ان من ادرك الكعبة كذلك نال ما سأل^٢ فسألت الله ان لا يندبني اولادي عن العلماء والأولياء الى يوم القيمة (ورق ١٠٤ ب) نسعت هانفاً يقول انما ينالك ما سألت ولك الكرامة ، وروى انه قال يوماً على المنبر في حال وجده وذوفه اقول ام لا ثلاث مرات ثم نزل ولم يقل شيئاً و نرك الوعظ سنة ثم رجع الى رسمه فقال احد الحاضرين يا شيخ اخبرنا بأمرك فقال كان ذلك الوقت في فمي كلام ورأيت روح سبعين صديقاً قد بلغت الحلقوم فلو تكلمت بذلك الكلام لفارقت تلك الأرواح كلها اجسادها فقيل لي في السر انظر اسرارنا فقتل احرارنا فلذلك سكنت ونزلت^٣ ثم اعتكفت ثلاث اربعينات حتى قيل لي تكلم فرجعت الى امر الوظيفة ، وقال يوماً في آخر عمره وكان اوائل شهر رمضان احضروا غداً مجلس ولدي محمد فلما رجع الى البيت مرض فلما اصبح واجتمع المريدون للميعاد قال اذهبوا مع محمد الى التذكير فذهب الشيخ سعد الدين وكان قبل ذلك لم يصعد المنبر فوعظ الناس ببيان شاف توأجد منه العرفاء والصلحاء فلما رجعوا سألهم عن ذلك (ورق ١٠٥) فلما اخبروه قال الحمد لله اني سألت الله تعالى ان يجعل تربية عباده وارشاد امة نبيه

١ - چنین است در ب ق ، م ، ادركت ليلة من الليالي مكة خالياً عن الطائفين ،

٢ - كذا في م ، ق ب ، نال ما ينال ، ٣ - كذا في ق ، ب م ، تركت ،

فی محمد و اولاده فأعطانی ذلك ، توفي فی رمضان سنة ثلاث و ستمائة و دفن فی مقبرة باغ نو خلف منذر بن قیس^۱ رحمة الله علیهم .

۱۶۳ - الشيخ سعد الدین محمد بن المظفر بن روزبهان

كان عالماً عابداً ورعاً بلغ فی التقوی و العلم فی زمانه مبلغاً لم يبلغه احد من اقرانه ، اخذ الطریق عن والده و عن الشيخ شمس الدین عمر التركی^۲ و عن الخطیب محمود بن الحسن بن احمد الكازرونی^۳ و هو عن الشيخ المرشد ابی اسحق^۴ ، قيل ان هذا الخطیب بلغ مأتی سنة و قدم شیراز و حدث و تابعه خلق كثير و للشيخ سعد الدین الأديب الصالحانی^۵ كتاب سماه زبدة الأحقاف^۶ ذكر فيه ان الشيخ ابی اسحق دعاه بطول العمر فاستجاب الله دعاءه ، و سافر الشيخ سعد الدین محمد اثنتی عشرة سنة و جال البلاد و دخل ارض هند و صحب الشيخ ساهول بن مهادیو بن جكدیو الیتوری المعروف برتن^۷ و روى عنه احادیث ، و روى فی السیرة

۱ - رجوع شود بنمرة ۱۵۸ از تراجم ، ۲ - رجوع شود بنمرة ۲۷۷ از تراجم ،
۳ - چنین است نام و نسب این شخص در هر سه نسخه ، با فحص بایغ اطلاعی از احوال جناب کسی با این نام و نشان نتوانستم بدست بیارم ، ۴ - یعنی شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی معروف بشیخ مرشد (رجوع شود بص ۴۹ حاشیه ۶) ، ۵ - رجوع شود بنمرة ۷۹ از تراجم ،
۶ - چنین است در هر سه نسخه (؟) ، زبدة الأحقاف بهیچوجه معنی محصلی ندارد و محتمل است با احتمال قوی که تصحیف زبدة الأحقاف باشد ، ۷ - چنین است در ق (ولی بدون نقطه یا ، دیو دوم)
ب : الشيخ ساهوك بن مهادیو بن جكدیو الیتوری المعروف برتن ، م : الشيخ ساهول المعروف برتن (فقط) ، بعضی نسخه بدلهای بسیار نزدیک با ساسی اینجا را ابن حجر در لسان المیزان ج ۲ ص ۴۵۰ - ۴۵۵ در شرح احوال صاحب ترجمه نیز بدست داده از قرار ذیل ، « خواجه رتن بن ساهوك بن جكدریق الهندی البترندی ، (ص ۴۵۰) ، و رتن بن مهادیو بن باسدیو ، (ص ۴۵۴) ، و « خواجه رتن بن ساهون بن جنكدریق الهندی البترندی (ص ۴۵۵) ، و برای اختلافات دیگر در نام و نسب این شخص رجوع شود بسایر ماخذ آتی ، مقصود آن شخص هندی كذاب متنب معروف بابو الرضا رتن است که بعد از حدود شصت هجری در هند ظاهر شد و ادعا کرد که شصت (بقیه در صفحه بعد)

الكبرى^۱ ان بعض ملوكها حبس بعض العلماء (ورق ۱۰۵ ب) فاستجاروا الى الشيخ في ذلك فكتب كتاباً الى الملك ولم يجسر احد ان يبلغه الى الملك لغضبه و مهابته فوضعه على السجادة ودخل في الصلوة فهبت ريح واحتملته والفته في حجر الملك

بنيه از صفحه قبل

سال قبل از آن تاریخ - غری بهجراز نموده بوده و بخدعت حضرت رسول رسیده و بدست آنحضرت اسلام آورده و در عروسی حضرت فاطمه با حضرت امیر نیز حاضر بوده و سپس بوطن خود هندوستان معاودت کرده و در آنجا باختلاف اقوال در یکی از سنوات ۵۹۶ ، ۶۰۸ ، ۶۱۲ ، ۶۳۲ ، ۷۰۰ ، ۷۰۹ وقات یافته و قبرش هنوز در موضعی موسوم به « حاجی رتن » واقع در سه میلی بهاتیندا BHATINDA (که شهری است در شمال هند در ایالت پنجاب واقع درسی درجه و سیزده دقیقه عرض شمالی و هفتاد و پنج درجه طول شرقی در محل تقاطع چندین شعبه مهم راه آهن و نام آن در عموم نقشه های اروپائی هندوستان مثبت است) هنوز زیارتگاه عوام مسلمین و هندو است (ذیل دائرة المعارف اسلام) ، اخبار و حکایات و افسانه های راجع باین شخص و احادیثی که بزعم خود شفاهاً از حضرت رسول شنیده بوده و اکاذیب و خرافاتی که مردم ساده لوح یا متقلب در اطراف او منتشر میکرده اند در تمام قرن هفتم هجری در غالب بلاد اسلامی موضوع صحبت عموم ناس بوده است و اغلب علما و نقادین بطلان دعاوی او و تقلبی بودن « روایات » او را با وضوح هر چه تمامتر بر مردم ثابت نمودند ولی معتدلک بعضی ساده لوحان گول حتی مابین محدثین و حفاظ پیدا شدند که دعاوی او را تصدیق کرده و احادیث مرویة او را با آب تاب تمام باسم « رتینات » جمع کرده اند (برای مزید اطلاع از احوال و اخبار راجع باین شخص رجوع شود بمآخذ ذیل : میزان الاعتدال ذهبی ج ۱ ص ۳۳۶ ، وفوات الوفيات چاپ بولاق ج ۱ ص ۲۰۶ - ۲۰۸ ، وقاموس در «رتن» ، لسان المیزان ابن حجر عسقلانی ۲ ، ۴۵۰ - ۴۵۵ ، واصابة فی تمييز الصحابة همو چاپ کلکته ج ۱ ص ۱۰۸۷ ، و در الکامنة همو ۲ : ۴۳۸ - ۴۳۹ [استطراذ] ، و نفتحات ۵۰۱ - ۵۰۲ در ترجمه رضی الدین علی لالای غزنوی (که رتن را دیده بود و او شانه [بزعم خود] از شانه های حضرت رسول را بوی هدیه داده بوده و این شانه بعدها بدست شیخ رکن الدین علاء الدولة سمنانی رسیده و او آن شانه را در کافندی پیچیده و بغط خود بر آن کاغذ نوشته : « این شانه از شانه های حضرت رسول است که از دست صحابی آنحضرت باین ضعیف رسیده است » ، و تذکره دولت شاه سمرقندی ص ۲۲۲ که گوید : « ابوالرضا بابا رتن هندی صحبت مبارک حضرت رسول را دریافته بوده و بعضی گویند از حواریان حضرت عیسی بوده و عمر او را یک هزار و چهار صد سال میگویند » ، و مجالس المؤمنین ، ص ۲۹۵ - ۲۹۶ در ترجمه رضی الدین لالای مذکور ، و تاج العروس در «رتن» ، و ریاض العارفين ۲۹ ، و ذیل دائرة المعارف اسلام ص ۱۹۷ - ۱۹۸ بقلم محمد شفیع از فضلاء هندوستان مؤسس بر مقاله بسیار مهم مرحوم هوروویتز HOROVITZ مستشرق مشهور آلمانی است که در جلد دوم «مجله انجمن تاریخی پنجاب» ص ۹۷ بیعد بعنوان «بابا رتن پیر بهاتیندا» منتشر کرده و کامل ترین و جامع ترین فصلی است که تا کنون در خصوص این شخص رموز کسی جمع کرده است ،

فلما قرأ امر باطلاق ذلك العالم فجاء الى الشيخ فشكره ثم مدحه بقصيدة طويلة
منها هذه الأبيات:

وَبَعْدَ فَرَاغِ النَّمْقِ قَدْ هَبَّتِ الصَّبَا وَ قَدْ سَلَبَتْ مِنْهُ الصُّحَيْفَةَ فِي الْفَوْرِ
أَطَارَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِي الْجَوْ قِطْعَةً^١ فَدَارَتْ كَدُورِ الْمَنْجُونِ مِنَ الدُّورِ
وَ قَدْ أَخَذَتْ نِكَبَاهُ^٢ أَيْضًا مِنَ الصَّبَا وَأَوْصَلَتْ الْمَكْتُوبَ عِنْدَ الَّذِي يَدْرِي^٣
إِذَا^٤ قَرَأَ السُّلْطَانُ عُنْوَانَ خَطِّهِ فَخَرَّ إِلَى أَرْضٍ وَبَاسٍ عَلَى السُّطْرِ
وَ قَدْ ذَهَبَ^٥ السُّلْطَانُ بِالْمَالِ دُونَهُ وَمَا مَالَ بَالُ الشَّيْخِ بِالْمَالِ وَالدَّرِ^٦
وَ أَرْسَلَ سُلْطَانُ الْجَزِيرَةِ^٧ عِنْدَهُ حِصَانًا^٨ عَدِيمَ الْمِثْلِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
ثم رجع الى شيراز * بكرامة واعتزاز^٩، وهو اول من اطلع على تلبیس المردود
النذل، الذميم المتسمى بمحمود بن الفضل^{١٠}، الذي استتبع جهالاً من اطراف

١ - ق بدون نقطه ، ب م : قطة ، - القَطْ بكسر القاف و الطاء المشددة الصان بالجائزة و النقط
الصحيفة المكتوبة (لسان) ، ٢ - نكباء بفتح نون بادی است که مابین دو مهب سبأ و شمال
وزد یا هر بادی که مابین دو مهب دو بادی دیگر وزد ، و نكباء بدون الف و لام در بیت حاضر نکره
است یعنی يك باد نكبائی یا یکی از انواع بادهای نكباء ، ٣ - کذا فی ب م ، ق : یسری ،
٤ - تقریباً بنحو قطع و یقین اذا باید خواند با تنوین که صورت غالبه کذبت اِذْنٌ است یعنی
«آنوقت» و «آنگاه» و «در آن هنگام» ، و بعضی آنرا اِذْنٌ بانون نویسند و آن نادر است (معنی
التبیب در اوایل باب اول و سابقه در فصل رسم الخط) ، نه اذای شرطیه که در اینجا بهیچوجه مناسب
و درست نیست ، ٥ - باسه بیوسه یوسا بفتح باء در مصدر یعنی بوسید او را معنی است (منتهی الارب
و لسان) ، ٦ - کذا فی ب م ، نهب ، ٧ - یعنی سلطان اموال نزد شیخ سعدالدین
فرستاد و ای خاطر شیخ نه بمال نه بدر التفاتی نکرد ، ٨ - مراد از جزیره در اینجا بدون
شبهه یکی از جزایر هندوستان است که صحبت از هندوستان و یکی از پادشاهان آن سر زمین
است ، ٩ - حصان بکسر حاء اسب نر و نجیب که تخم آن عزیز دارند (منتهی الارب) ،
١٠ - ق : اعزاز

١١ - در هیچ موضعی ما اطلاعی از شرح احوال این محمود بن الفضل نتوانستیم بدست بیاوریم
جز در مجمل فصیح خوافی که در دو موضع از کتاب خود اشاره اجمالی ببعضی از سوانح احوال او
کرده ، اول در حوادث سنه ٥٦١ از مراد ذیل : سنه احدى وستين و خمسمائة ، ولادت محمود بن
فضل الأبرفوهی المشهور يوم الجمعة عاشر محرم و او با مصروفه اختلاطی تمام داشت و با ایشان
بقیه در صفحه بعد

ابرقوه وقومشه ، وترکهم^۱ أضلاً فی مهامه الکفر والبدعة الموحشة (ورق ۱۰۶)،
 فرد الله کیدهم فی نجرهم^۲ ، وقلب لهم ظهر المعجین^۳ عند خداعهم ومکرهم ، حين
 قام الشيخ بمعاداته ، ورد ما کان يدعيه فی هذياناته وطاماته ، فأتی به دار المملكة
 حافياً حاسراً ، والقی فی غمار^۴ المهلكة^۵ خائباً خاسراً ، ثم أقاموه فی ليلة شديدة
 البرد ، عرباناً مشدود الوثاق علی حجر صلد ، حتى انتقل من ذاك البرد الى حر
 النار ، واندفع عن المسلمين ذاك العار والشنار ، ثم طرحوا ذاك الرجس النجس
 فی مستحم^۶ عند الجامع منكوساً ، وصل^۷ عن الخبيث^۸ من كان مأملاً منجوساً ،
 وظهرت انوار الشيخ الولي علی الأقطار ، بيمن متابعة سنة النبي المختار ، صلوات الله
 عليه فی الليل والنهار^۹ ، وكان يدرس فی المدرسة الأنايبكية والمنكوبرزية
 ويذكر الناس فی الجامع العتيق والجامع السقري وكان طريقه الأيثار وعدم
 الأذخار ، روى أنه جاءه يوماً اثنا عشر جريباً من الحنطة فأحضر الخباز ليأخذه
 بالثمن فأراد الخباز ان يكسر سعره ليأخذه بمراده فقال الشيخ اذهب انت حتى

[بقية از صفحه قبل]

سخنان کفر گفت و قصد او کردند و بجای خود خواهد آمد ، سوم در حوادث سنة ۶۰۹ از قرار
 ذیل : «سنة تسع وستائة ، وفات محمود بن الفضل المشهور بالأبرقوهی فی الثالث عشر من شوال
 گویند او سخنی گفت در حق حضرت رسالت علیه السلام که طعن بود او را حکم قتل کردند او از
 اصفهان بگریخت و چون بگمشه رسید بمرد ، - ازین فقره دوم بجمیل فصیح خوانی واضح میشود که
 مؤلف مزبور درست از خانمه فجیع بسیار وحشیانه حیات این مسکین بدست این شیخ عالم
 عابد و رع صوفی هیچ اطلاعی نداشته و از دور چیزی مبهم شنیده بوده و نقل کرده است ،

۱ - تصحیح قیاسی ، - ب : نراهم ، ق نیز بهمین نحو ولی بی نقطه ،
 ۲ - تصحیح قیاسی ، - ب : ق : نجرهم (بیاء موحده) ، ۳ - تصحیح قیاسی ، - ب : ق : المعجن
 (بداء مهمله) ،

۴ - تصحیح قیاسی ، - ب : ق : غمار ، ۵ - کذا فی ق ، ب : المملكة ،

۶ - کذا فی ق ، ب : صل ، ۷ - کذا فی ق ، ب : الخبث ، ۸ - از ستاره در اواخر

ص قبل تا اینجا اماما از نسخه م ساقط است ،

نظرفی امرنا (ورق ۱۰۶ ب) فلما غاب الخباز امر الشيخ الخادم ان احضر الفقراء
والمساكين فلما حضر وافرقتها كلها عليهم حتى لم يبق شيء فلما كان الغد جاء
الخباز لياخذه فقال الشيخ قد اخذوه بثمان جزيل فقال ومن اجترأ على ذلك ونحن
نعين سعر البلد وذلك بامرنا فقال الشيخ اخذ ذلك من بضائع لمن يشاء فعلم الخباز
وندم، وروى انه كان ربما عمم^۱ بعمامة من اربع وعشرين ذراعاً وكان يقطع منها
للفقراء حتى يرجع الى بيته وقد بقي قدر اربعة اذرع^۲، ولما بنى الأمير فخر الدين^۳
وزير الأتابك مسجده الجامع التح عليه في خطابته و تذكيره فقبل وكان يخطب

۱- کذا فی ب ق ، م : ربما كان يعمم ، والاطهر : يتعمم او تعمم ، ۲ - کذا فی النسخ ، - ذراع
مؤثت است و گاه مذکر نیز استعمال میشود پس تعبیر « اربعة » بنا بر این نعت اخير است و تعبیر
« اربع » در سطر قبل بنا بر لغت مشهور ،

۳ - مقصود امير فخر الدين ابوبکر بن ابونصر حوايجی وزير مشهور اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی
است ، وی در ابتدا در جزو حوايجيان مطبخ اتابکی بود پس از چندی از آن پایه بدرجه طشت
داری و از آن وظیفه نیز برتبه خزانه داری ارتقا یافت و محل اتمام و اعتقاد اتابکی شد و متدرجاً
از فرط کفایت و شهامت از منصبی بمنصبی و از مرتبه بمرتبه پای فراتر می نهاد تا بانداک زمانی برتبه
امارت و وزارت اتابکی نایل آمد و شخص اول مملکت گردید ، وی در علوهنت وجود و سخا
و نیکخواهی مردم و تربیت ائمه و افاضل و دستگیری یتامی و ارامل و تشدید ابنیه خیریه و رقبات
جاریه و اوقاف و ریاطات و سقایات و حمامات و سایر وجوه بر در زمان خود ضرب المثل بوده و صاحب
تاریخ و صاف شرح بعضی از اینگونه اعمال نافع این وزیر نیک فطرت خیر را در ۱۰۷ خود متحد
داشته از جمله در جلد دوم که در حدود سنه ۶۹۹ با تمام رسیده گوید : از اسخاس
خیر [او] آنچه امروز معمور و مزین است و مراسم درس و تلقین و وعظ و تذکر در آن معین و
اخیر املاک که در سلك وقفیه کشیده هنوز زیادت از سی هزار دینار رایج در سالی از قاع آنست
با وجود تغلب و تعدی بیگانگان و فساد تصرف فرزندان ، صاحب ترجمه د عهد سلطنت اتابک
محمد بن سعد بن ابی بکر و کفالت مادرش ترکان خاتون یعنی مابین سنوات ششصد و پنجاه و هشت
و ششصد و شصت و یک باسارت ترکان خاتون بقتل رسید ، سعدی در دیباجه کالستان در فصلی که
ابتدای آن چنین است : « دیگر عروس فکر من از بی جمالی سر بر نیارد الخ نام او را بانهایت
تبجیل و تعظیم برده است ، (برای مزید اطلاع از احوال او رجوع شود بنظام التاریخ ص ۸۹ ،
ووصاف ص ۱۶۰ - ۱۶۱ ، ۱۸۱ - ۱۸۲ ، و تاریخ کریده ص ۵۰۷ ، و شیراز نامه ص ۵۹ و ۶۰ ،
و رساله « مدوحین سعدی » تألیف راقم سطور ص ۳۵ - ۳۷) ،

و یدکر به ، و منیع القطر عن الناس مرة فأمروه ان يدعو فدعا بحضور السيد
القاضي شرف الدين محمد^۱ والفقير ارشد الدين^۲ فاستجاب الله دعاءه و لم يرجعوا
الى البيوت حتى مطروا^۳ في الطريق ، ولما مرض وصى ولده ان لا يبالي بفوات
الدنيا و امر اهله بالتوكل و كانت له بنات (ورق ۱۰۷) فزوج كل بنت مریداً له
و كان يقسم^۴ الكتب و السجادة و كل ما كان في بيته على عواده حتى وصى بشويه
الذي كان عليه لفقير كان يخدمه ، وله تصانيف و خطب و اشعار منها :

كُنْ كَيْفَمَا شِئْتَ مِنْ صِدٍِّ وَ اعْرَاضِ اِنِّي بِمَا اَنْتَ لِي رَاضٍ بِهِ رَاضٍ
لَوْ كَانَ غَيْرَكَ تَخْصِمِي كُنْتُ مُنْتَصِفًا كَيْفَ اَنْتِصَانِي وَ اَنْتَ اَلْخَصْمُ وَ الْقَاضِي
توفى ليلة عيد الأضحى من سنة اربع و ثلاثين و ستمائة^۵ و دفن قبالة وجه ابيه
رحمة الله تعالى عليهم .

۱۶۴ - مولانا شمس الدين ابوالمفاخر عمر بن المظفر بن

روزبهان بن طاهر^۶

كان استاذ العلماء المتبحرين في عهده اخذ العلم عن القاضي سراج الدين
ابى العز^۷ مكرم بن العلاء^۸ و كان معاصراً للامام فخر الدين محمد الرازى يمدحه
و ينشر كتبه و هو يثنى عليه ايضاً و يرأسله و روى عن الشيخ ابى الفتوح العجلي^۹

۱ - رجوع شود بنمرة ۲۱۰ از تراجم ، ۲ - رجوع شود بنمرة ۲۵۱ از تراجم ،

۳ - م : امطروا ، ۴ - كذا في ب ق ، م : قسم ، ۵ - اين تاريخ وفات هيناً مطابق است

باشير از نامه ص ۱۳۴ س ۹ ، ۶ - جنين است عنوان در ب ق ولى ق كنية ابوالمفاخر ، را

ندارد ، م : مولانا شمس الدين عمر بن المظفر (فقط) ، ۷ - كذا في م ، ق ب : مكرم بن

ابى العلاء ، - رجوع شود بنمرة ۳۰۳ از تراجم ،

۸ - يعنى ابو الفتوح منتجب الدين محمود بن خلف بن احمد بن محمد العجلي الأصفهاني

از مشاهير فقها و وعاظ و زهاد شافعية ، در سنة ششصد هجرى در اصفهان وفات يافت و در همانجا

بقية در صفحه بعد

ومن فی طبقة وروی عن الشیخ شهاب الدین السهروردی و قد لقیه حین توجه
الی الحجاز و قدم بغداد و قرأ علیه بعض العوارف و حدث و روی و تکلم و جمع بین
المعقول و المقول و الفروع و الأصول (ورق ۱۰۷ ب) و كان الغالب علیه ذلك ، قیل
صنّف و هو ابن ثمانی عشرة سنة تصنیفاً استحسنه الفحول و ظهر علیه آثار القبول ، وله
تصانیف كثيرة فی العربية و الفقه و النجوم و الطبّ و الحساب و غیر ذلك فمنها * کتاب
الاربعین ، المسمی بدار السلام فی مدار الاسلام^۱ ، و کتاب المحصل فی شرح
المفصل ، و کتاب الهدایة ، کتاب التبیان ، و کتاب الفرائض ، و زبدة الادراك فی
هیة الافلاك ، و کتاب المدخل فی النجوم ، و تلخیص الیّان فی تخلیص الابدان ،
و کتاب منهاج الاریب فی الاحتیاج الی الطیب ، وله مقطعات بلیغة فی ضوابط
العلوم و تسهیل قوانینها و اقسامها علی الحفظ ، و مع ذلك کله کان فی العبادة غایة
و فی القراءة آیه و کثیراً ما سمعت مولانا السعید قوام الدین عبداللّه^۲ یقول لولا

(بقیة از منحة قبل)

مدفون شد ، صاحب روضات الجنّات که خود از اهالی اصفهان است در جلد اول از کتاب مزبور که
در سنة ۱۲۷۱ هجری قمری با تمام رسیده گوید ، قبر او هنوز الان در نار السنننه اصفهان
مشهور است ، ولی فعلاً در زمان ما که متجاوز از نود سال از آن تاریخ میگذرد برای رافق
این سطور با وجود سؤال از چند نفر از اهالی محل معلوم نشد که آیا هنوز قبر وی در آن شهر
باقی است یا آنکه در نتیجه این همه تغییرات و تبدیلاتی که در این طول مدت بخصوص در این بیست
سی سال اخیر در قبور اکابر سلف در جمیع نقاط ایران بدست عمال جهّال عوام کالا^۱ تمام بعمل
آمده قبر وی نیز در جزو سایر آثار مطموسه بزرگان ایران از میان رفته است ، - عجلوی
در نسبت صاحب ترجمه بکسر عین مهمله و سکون جیم و در آخر لام قبل از یاء نسبت منسوب است
بعجل بن نجیم که قبیله مشهوری است از عرب از منی ربیعة القرّاس (رجوع شود برای اطلاع از
شرح احوال صاحب ترجمه باین خلکان ج ۱ ص ۷۱ - ۷۲ ، و سبکی ۵ : ۵۰ ، و روضات الجنّات
ج ۱ ص ۱۰۱) -

۱ - از ستاره تا اینجا از م ساقط است ، ۲ - رجوع شود بنمره ۳۳ از تراجم کتاب حاضر ،

شمس الدین عمر و شرف الدین الزکی^۱ تخرجا فی شیراز لم یکن لشیراز ناموس،
ومن جملة اشعاره (ورق ۱۰۸):

هَبَطْتُ مِنْ^۲ الْعَلْيَاءِ وَهَنَا إِلَى هُنَا وَ صِرْتُ ذَهُولًا عَنْ مَكَانِي أَرْمَنَا
وَ وَاْفَقَيْتُ فِي^۳ مَهَبِي ذَا سِبَاعِهِ^۴ وَ أَحْكَمَ مَعْنَاهَا مَعَاهِدُ أَنْسِنَا
فَرَبِّي نَاجَانِي عَلَى حِينِ غَفَلَةٍ بِأَنْ قَدْ قَضَى اللَّهُ التَّفْرُقَ بَيْنَنَا
فَطِرْتُ عَلَى أَسْمِ اللَّهِ فِي الْجَوْ طَيْرَةَ فَحَزْتُ^۵ عَلَى رَأْسِ السِّمَّاكَيْنِ مَوْطِنَا
وَ عِشْتُ زَمَانًا آدَ حَمَلِي قَوَادِمِي وَ قَدَّرَ أَنْ سَافَرْتُ فِي الْعِلْوِ مَوْهِنَا
فَجِئْتُ مَحَلًّا يَقْصُرُ الْوَهْمُ دُونَهُ وَيَرْجِعُ فَهْمُ الْعَقْلِ حَيْرَانٍ مِنْ هُنَا
فَصِرْتُ لِأَنْحَوَانِ الصَّفَاءِ مُقَارِنًا نَحْبِيرًا^۶ بِأَسْرَارِ الْحَقَائِقِ كُنُنَا
وَ مَهْمَا دُعِينَا نَحْوَ شُغْلِ طِبَاعِنَا فَمَا كَانَ دَعْوَانَا سِوَى رَبِّ نَجِّنَا

توفی فی ربیع الآخر سنة اثنتین و ثلاثین و ستمائة^۸ وهو ابن ثلاث و سبعین سنة

- ۱- کذا فی ق، ب م، زکی۔ یعنی شرف الدین عمر بن بهرام الزکی البوشکانی متوفی در سنة ۶۷۷ یا ۶۸۰ بکی از اساتید عالم مشهور قطب الدین شیرازی که این اخیر کلیات قانون ابوعلی سینارا نزد او درس خوانده و نام او را نیز در مقدمه شرح کلیات مزبور برده است (رجوع شود بنمرة ۲۱۴ از تراجم کتاب حاضر، و نیز بشیرازنامه ص ۱۳۷-۱۳۸ و مقدمه جلد اول درة التاج قطب الدین مزبور طبع طهران ص ح - خ)، ۲- تصحیح قیاسی قطعی، - هر سه نسخه «الی» دارند بجای «من»، ۳- کذا فی ب، ق، لی، - م این بیت را اصلاً ندارد، ۴- کذا بعینه بلفظ سباع جمع سُبُع فی ق ب (؟) ولكنه غیر مشکول و لعلّه تصحیف «طباعه»، انظر البيت الاخير، «ومهما دُعِينَا نَحْوَ شُغْلِ طِبَاعِنَا الخ»، والصُمير المجرور فی سباعه (او طباعه) راجع الی المهبط فی المصراع الأول والمهبط هنا اسم مکان بلا شکک لامصدر میمی، ۵- الظاهر ان الصُمير المجرور یعنی «معناها» راجع الی (المواقفة) المفهومة من «واقفتی»، ۶- تصحیح قیاسی مظهرین قریب بیقین، م = فحذت، ب = تخذت، ق = يحدث، - ۷- کذا فی م، ق ب، خبیر، ۸- در شیرازنامه ص ۱۳۴ س ۱۱ تاریخ وقات صاحب ترجمه سنة «اثنتین و ستین و ستمائة» مرقوم است، وبدون شبهه «ستین» تحریف ناسخ یا طابع است بجای ثلاثین،

ودفن حذاء وجه اخيه^۱ خلف تربة^۲ أمه^۳، وسمعت بعض الثقات ان البناء لما حضروا جدار^۴ الحظيرة هبت رائحة طيبة من قبر حتى كاد ان يغشى عليهم فسألوا عن ذلك فقيل هذا قبر والدة مولانا شمس الدين وكانت عالمة قارئة زاهدة تسمى سيرين^۵ على سمت^۶ ابن سيرين و مرقدھا تحت الجدار القبلي (ورق ۱۰۸ ب) عن يعين المحراب رحمة الله عليهم.

۱۶۵ - الشيخ شهاب الدين محمد بن الشيخ روزبهان البقلي^۱

كان دائم الصمت لا يتكلم الا بالضرورة يخدم الفقراء ويعظ الناس عشرين سنة قال الفقيه حسين بن محمد بن سلمان^۲ ما رأيت اورع منه وكان صابراً في بلاء الله يدرس القرآن والعلم وكان مدرساً محققاً وقرأ طول الليل و يشتغل بعيوب نفسه عن عيوب الناس وسافر^۳ نواحي العجم والعراق وكان له رباط بفسا، توفي قبل ابيه بستة اشهر^۴ ودفن في مقبرة منذر بن قيس حذاء رباط ابي زرعة رحمة الله عليهم.

۱ - یعنی شیخ سعد الدین محمد بن المظفر صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل از ترجمه حاضر ،

۲ - ۱۰۲ ایه ، ۳ - کذا فی م ، ق ؛ لجدار ، ب ؛ الجدار ،

۴ - کذا فی ق ب بسین مهمله ، م ؛ شیرین (بشین معجمه) ،

۵ - کذا فی ب ، ق ، وعلی سمت ، م کلمات «علی سمت ابن سیرین را ندارد» - یکی از معانی سمت وجه کلام و هیئت و منظر است و هو یشیت سمته ای ینجو نجوه (اسان العرب) ، بس بدون شبهه مقصود مؤلف ازین عبارت اینست که نام این زن «سیرین» بوده بصورت همان کلمه در نام «ابن سیرین» محدث و معبر معروف یعنی بسین مهمله نه بشین معجمه طرز معمول درالسنه ایرانیان ،

۶ - کلمه «البقایی» را فقط در ق دارد ، ۷ - رجوع شود بنمره ۱۲۲ از تراجم کتاب حاضر ،

۸ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، - درمجموع فصیح خوافی در حوادث سنه ۶۰۵ گوید : «سنه خمس وستمائة ، وفاة الشيخ الامام شهاب الدين محمد بن الشيخ روزبهان وار از دنیا سخن نمیکند مگر در چیزی که نفع مرده در آن بودی در رباطی که در بلده نسا داشت بخده ت فقرا مشغول بود و در سیراز بیست سال بوعظ و بصیحت خلق مشغول ،

۱۶۶ - الشيخ ابو بكر بن محمد بن روزبهان

كان مشتاقاً مستغرقاً صائماً النهار قائم الليل مدة عشرين سنة ما غضب على احد جميع عمره قال الفقيه لبس خرقة الشيخ شهاب الدين السهروردي عن يدي باشارة الشيخ حين انفذها له، توفي سنة احدى واربعين وستمائة ودفن عند والده رحمة الله عليهم .

۱۶۷ - الشيخ محمد بن الخليل الشيرازي (ورق ۱۰۹)

احد الشيوخ الكبار سافر وكتب وروى وحمل عنه الرجال وروى عنه الشيخ الكبير في مشيخته قال جعفر الحداء^۱ محمد بن خليل من الصدّيقين وكان استاذه توفي في سنة تسع وعشرين وثلثمائة ومدفنه بين المقبرة رحمة الله عليهم^۲ .

۱۶۸ - الشيخ عفيف الدين اسرئيل بن عبدالسلام الخنجي^۳

كان قاضياً فاضلاً حصل من الأدبيات ما يكفيه ، وروى الحديث من اهله وذويه ، ثم رفع الله قدره ، ويسر في حصول المرام امره ، حتى ولي قضاء

۱ - رجوع شود بنمرة ۱۶۰ از تراجم کتاب حاضر : ۲ - در شیراز نامه ص ۹۴ سطر ۱۷ استطراداً فقط نامی از صاحب ترجمه برده شده بدون هیچ توضیحی دیگر ،
 ۳ - این ترجمه حال کاملاً فقط در ب موجود است و از م تماماً ساقط است ، و در ق نیز فقط دو سطر ابتدای آن تا «حتی ولی [قضاء الجزائر]» موجود است آنها در حاشیه بخطی دیگر نه در متن ، و مابقی این فصل بکلی از آن نسخه نیز ساقط است و بجای آن فقط این عبارت مکتوب است : «نقلوا جسده الشريف الى خنج فهذا الفصل متروك» که مقصود کاتب این عبارت (که شاید خود مؤلف کتاب حاضر بوده) ظاهراً اینست که چون جسد صاحب ترجمه را بعدها و شاید نیز مدت‌ها بعد از آنکه ترجمه فعلی را مؤلف نگاشته بوده از شیراز بوطن اصلی او خنج نقل کرده اند پس باید این ترجمه ازین کتاب که موضوع آن فقط مدفونین در شیراز است حذف شود و لهذا این فصل را از نسخ متاخره این کتاب ساقط کرده اند ،

الجزائر^۱ وما والاها، فرعى بحسن^۲ السياسة ما تولاها، ورتب^۳ سلطان البحر^۴ محملاً للحجاج، فأخرجها ارتفاعاً بأهل الفاقة والاحتياج، فخرج عن عهدها بحسن كفايته^۵، ورجع معززاً مكرماً الى ولايته^۶، فتصاعد امره وترقى^۷، ودق^۸ رقاب أعدائه دقاً^۹، وكان يُسمع البخاري من سدته الشريفة، ويورد عليها النكات والمباحث اللطيفة، ثم أرسله سلطان البحر الى شيراز لرسالة أنفذها اليه، فحان اجله هناك وخان الزمان عليه^{۱۰}، توفي في سنة... وسبعين وسبعمائة^{۱۱} ودفن بين المقبرة ومما عندي من مکتوباته الأنيقة (ورق ۱۰۹) ب:

يَا مَنْ تَقَاعَدَ عَنْ مَكَارِمِ خُلُقِهِ لَيْسَ التُّفَاحُ بِالْعُلُومِ الزَّائِحَةِ
مَنْ لَمْ يَهْدُبْ عِلْمَهُ أَخْلَاقَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِعُلُومِهِ بِالْآخِرَةِ

۱۶۹ - الشيخ ابو عبد الله الخدّاش

كان امير المجاهدين في سبيل الله لقب بالخدّاش لأنه كان يخدش الكفار بأسلحته في المعارك، وترعم العامة أنه من الصحابة والتابعين والصحيح أنه من قدماء المشايخ والصادقين ولم أطلع على تاريخه ونسبه الى الآن رحمة الله عليهم.

- ۱ - رجوع شود بص ۱۸۵ حاشية ۱ ، ۲ - تصحيح قياسي ، ب يعنى فقط نسخة كداين ترجمه را دارد : الحسن ، ۳ - تصحيح قياسي ، وفي الأصل روتب (كذا) ،
- ۴ - رجوع شود بص ۱۸۵ حاشية ۱ ، ۵ - تصحيح قياسي ، وفي الأصل : ولاية ،
- ۶ - تصحيح قياسي ، وفي الأصل : كفاية ، ۷ و ۸ - تصحيح قياسي بدال مهمله ، وفي الأصل : رقى رقاب أعدائه رقاً براء مهمله ، وآن غلط است چه مقصود اينجا شكستن گردنهای دشمنان است نه بنده کردن رقاب آنها چنانکه ظاهراً ناسخ توهم کرده زیرا که رقى از دگرد باين معنى نيامده است بلکه در اين صورت بايستی بگويد استرق استرقاقاً ، لا غير ،
- ۹ - كذا فى الاصل ، - خان « متعدى بنفس است و متعدى بعلی در كتب لغت بنظر نرسيد و اينجا بدون شك متضمن معنى حمل باسماً ياصال يا نحو ذلك است يعنى حقل الزمان عليه يا سطا عليه ياصال عليه ، -

۱۷۰ - مولانا صدرالدين ابو الخطاب محمد بن محمود بن

محمد الشيرازي الاصل

الشافعي المذهب استاذ القراء في زمانه و مرجع اهل الحاجات في اوانه
قد سافر^۲ الحجاز و العراق و الشام و صحب العلماء الأعلام منهم الشيخ برهان الدين
الجعبري^۳ نزيل الخليل^۴ صلوات الله عليه لازمه حيناً طويلاً و قرأ عليه القراءات
السبع و جمع الجمع^۵ و القصيدتين الرائيتين^۶ للأمام الشاطبي و كتباً اخر

۱ - چنین است عنوان در ق ، ب ، بن محمود « را ندارد ، م ، بن محمد « را ندارد ، - در طبقات القراء شرح حالی از صاحب ترجمه مسطور است که برای توضیح بعضی مواضع متن حاضر همین آن ذیلاً نقل میشود : « محمد بن محمود بن محمد ابو الخطاب الشيرازي المعروف بصدرالدين الفارسي كان شيخ شيراز في زمانه مع الدين و الخير و المعرفة ، رحل الى الشام و قرأ على الشيخ برهان الدين الجعبري بمدينة الخليل عليه السلام و محمد بن عمر بن ابي بكر الرقاعي و ابراهيم ان مسعود الأربلي و علي بن ابي محمد الديواني للشيعة جمعاً الى آخر سورة الزمر و عرضاً للشاطبية في رمضان سنة ثلاث و عشرين و سبعمائة ، و رجع فأقام ببلده شيراز و انتفع الناس به و قرأ عليه بها جماعة منهم ولده منصور و عبدالرحمن بن محمد بن علي الأصبهاني ، و كان شيخ القراءات في زماننا ببلاد فارس ، توفي في رمضان سنة ست و سبعين و سبعمائة بشيراز » (طبقات القراء جزرى ج ۲ ص ۲۶۰-۲۶۱) ، ۲ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ،

۳ - یعنی شيخ برهان الدين ابراهيم بن عمر بن ابراهيم بن خليل جعبري (منسوب بجعبر بر وزن جعفر که قلعه بوده بر ساحل جرفرات قريب صدوسی كيلومتر در جنوب شرقی حلب و بنجاه كيلومتر در مغرب رقه و اکنون خراب است و اطلال با شکوه آن هنوز باقی است) از اشهر مشاهير قراء عصر خود و صاحب مؤلفات عديده در فن قراءت از جمله شرح دو قصيده لاميه و رائيه شاطبي ، وی ابتدا در حوالی دمشق ساکن بود و سپس قريب جهل سال آخر عمر خود را در بلد الخليل نوطن گزید و در همانجا در سنه ۷۳۲ در سن هشتاد و اند سالگی وفات یافت (رجوع شود بسبکی ۶ : ۸۲ ، و درر الکلمه ۱ : ۵۰-۵۱ ، و طبقات القراء جزرى ۱ : ۲۱ ، و بغية الوعاة ۱ : ۱۸۴ ، و مفتاح السعادة ۱ : ۳۹۱-۳۹۲ ، و شذرات الذهب ۶ : ۹۷-۹۸ ، و معجم المطبوعات ۶۹۹) ، ۴ - خليل یا بلد الخليل شهر تاریخی معروفی است در جنوب فلسطین و نام قدیم آن حبرون بوده و اکنون نیز ارویسانیان آنرا هبرون نامند و چون بنسایر مشهور قبر حضرت ابراهيم خليل در آنجاست باسم بلد الخليل مشهور شده است (معجم البلدان) ، ۵ - کذا فی النسخ الثلاث (؟) ، ۶ - قصیده لامیه شاطبی معروف بحر زلآمانی و نیز بشاطبیه در فن قراءت دارای ۱۱۷۳ بیت است و مطلع آن اینست : بدأت بيسم الله في النظم أولاً بحج تبارك رحماناً رحيماً ومولاه ، و قصیده رائيه او معروف به عقيلة اتراب القصائد دارای سیصد بیت است و مطلع آن اینست : الحمد لله موصولاً كما امرنا مبارکنا طیباً يستنزل الدررا

وصحب الشيخ زين الدين علياً الديوانى الواسطى^۱ وقرأ عليه مصنفاته كلها
 (ورق ۱۱۰) وصحب الشيخ محب الدين جعفر الموصلى^۲ وقرأ عليه وكان قد قرأ
 على الفقيه شمس الدين الرقاعى^۳ فى مبدأ حاله ، ثم بنى بقعة مباركة اقام فيها
 و جلس للناس من الصباح الى الرواح يقصده القراء و اهل الصلاح يقرؤن عليه
 القراءات ويعرضون عليه المشكلات ، وكان استحضاره فى القرآن بحيث يعد من
 كل سورة جميع وقوفها وما آتتها ومداتها وخلافاتها ، وكان ذا بكاء وذوق و عرفان
 و وجد خائفاً خاشعاً مكرماً للفقراء معظماً للصالحاء مهيناً للظلمة رحيماً بالضعفاء
 لازمته سنين فلم ارمته شيئاً يغضب عليه كان يصل الرحم و يعطى الحقوق و يعين
 المظلوم و يعيث الملهوف قد جاوز ألوفاً من قرأ عليه القرآن و اخذ عنه القراءات
 و اتصلت بركاته آفاق الدنيا^۴ فجزاه الله عن دينه احسن الجزاء توفى فى سنة . . .

۱ - رجوع شود بص ۲۰۴ حاشیه ۳ ، ۲ - رجوع شود بنمرة ۲۶۲ از تراجم و نیز بص
 ۸۵ حاشیه ۳ ، ۳ - جنین است یعنی الرقاعی بقاف در ب م و نیز در طبقات القراء جزری
 در هر جایی که ذکر او آمده بدون استثناء ، ق : الرقاعی (بفاء بجای فاف) ، - جزری در طبقات
 مذکور ج ۲ ص ۲۱۶ ترجمه مختصری از او نگاشته از فرار ذیل ، محمد بن عمر بن ابی بکر
 الرقاعی الشیرازی المقرئ اخذ القراءة عرضاً عن الحسين بن بلويه الضریر ، قرأ عليه [صدر
 الدين ابو الخطاب] محمد بن محمود بن محمد الشیرازی « و در ج ۱ : ۲۳۹ و ج ۲ : ۲۶۰
 از کتاب مزبور نیز ذکر او استطراداً آمده است ، ۴ - ماآت القرآن یعنی اقسام شریفه
 کلمه (ما) که در قرآن آمده و بعضی از مفسرین را در این موضوع ناآشنای است ، رجوع
 شود جزری ج ۱ ص ۲۰۴ و کشف الظنون در عنوان ماآت القرآن ، و بفهرست « ابخانه
 های مصر (کتابخانه خدیوی سابق) ج ۱ ص ۲۰۲-۲۰۳ ، و ما عین عبارت فهرست مزبور را
 در وصف این نسخه محض روشن کردن معنی ماآت القرآن : ذیلاً بدست مهتم ،
 « ماآت القرآن » تألیف الشیخ ابی الفرج احمد بن علی المقرئ الهمدانی من عامات القرن
 الرابع اذله الحمد لله الذي جعل الحمد فاتحة خطابه ، تكلم في هذه الرسالة على ان افظ (ما)
 الوارد في القرآن على عشرة اوجه : موصولة و استفهامية و تعجيبية و ظرفية و سرطانية و مصدرية
 و تغييرية و اخبارية و زفية و كافة ، انتهى ، ۵ - كذا في م ، ب ق : مهيباً ،
 ۶ - كذا في م ، ق ب ، ممن ، ۷ - كذا في النسخ الملآت .